

نگاهی بر فیلم کینزی ← ص ۲

کارگردان : bill condon

بازیگران : laura linney ، liam neeso

رابرت ردفورد ← ص ۳

رابرت ردفورد ۷۱ ساله، که روز دوشنبه همین هفته سالگرد تولد اوست، با این که در سال ۱۹۶۲ وارد سینما شد، اما به عنوان یک بازیگر دهه هفتادی شناخته می‌شود.

معرفی فیلم محافظ خواهرم ← ص ۲

کارگردان: Nick Cassavetes

ژانر: درام و اقتباسی

استخوان های دوست داشتنی

فیلم داستان دفتری ۱۴ ساله به نام سوزی با بازی Saoirse Ronan را روایت میکند که پس از تجاوز توسط همسایه‌اش به قتل میرسد. او از بهشت به تماشای خانواده‌اش مینشیند که چگونه با ماجرای مرگ او روبه‌رو خواهند شد و همچنین قاتلش که تلاش میکند شواهد و مدارک قتل را پنهان کند...

بازیگران این فیلم عبارتند از مارک والبرگ در نقش پدر سوزی، ریچل ویس در نقش مادر، استنلی تاسی در نقش همسایه قاتل و سوزان ساراندن در نقش مادر بزرگ خانواده. کارگردانی این فیلم نیز بر عهده پیتر جکسون (ارباب ملقه‌ها، کینگ کنگ) میباشد. تاریخ ۱۱ دسامبر ۲۰۰۹ برای اکران این فیلم در نظر گرفته شده است.

سافت ایکس من ۵ آغاز شد

در ابتدای اکران فیلم "X-Men Origins: Wolverine" هیو جکمن در طی مصاحبه‌هایی فبر از سافت دنباله‌ی فیلم را میداد. در تازه‌ترین افبار در مورد این دنباله فبر از رفتن شفصیت فیلم به ژاپن جایی که او تمت تعلیم آموزش‌های فلسفی و جنگی قرار میگیرد، میرسد. جکمن در مصاحبه‌ای با ام‌تی‌وی نیز ضمن شروع کار بر قسمت جدید چنین بیان میکند:

"ژاپن جایی هست که داریم میریم و قراره که کار رو اونجا شروع کنیم." همچنین او تایید کرد که متضول کار بر قسمت‌های اولیه داستان میباشد. همچنین او افزود: "من فکر میکنم که طرفدارها از این داستان فوششون بیاد. این داستان محبوب من در سری داستان‌های ولورین هست. این فیلمی هست که از همون ابتدا آرزوی ساختشو داشتم."

والت دیزنی نسخه انگلیسی پونیو را می‌سازد

«جان لستر» تهیه‌کننده و کارگردان مطرح دنیای انیمیشن، کارگردان این نسخه فیلم که سال قبل با فروشی ۱۶۰ میلیون دلاری صدرنشین جدول گیشه نمایش سینمای ژاپن شد، از روز جمعه در حدود هزار سالن سینمای آمریکای شمالی اکران عمومی شد. در این فیلم که به زبان انگلیسی دوبله شده، بازیگرانی مثل «کیت بلانشت»، «مت دیمون» و «تینافی» صدای فود را به کاراکترهای اصلی قصه قرض داده‌اند. به گفته لستر: «این فیلم قصه و مال و هوای بسیار جذابی دارد و میف است که نسخه انگلیسی زبان توسط کمپانی والت دیزنی تهیه نشود. ما امتیاز سافت نسخه جدید آن را از «هایائو میازاکی» تهیه کننده و کارگردان آن فریداری کرده‌ایم و بزودی کار تولید آن آغاز می‌شود» این هنرمند کهنه‌کار تاکید می‌کند که نسخه جدید به مال و هوای کلی نسخه اریژینال وفادار خواهد ماند. در همین مال، جان لستر قصد دارد تمام انیمیشن‌های میازاکی را در آمریکای شمالی توزیع کند. او می‌گوید: «از همکارانم در کمپانی والت دیزنی درخواست کردم تمام فیلم‌های این هنرمند را برای نمایش عمومی در آمریکا و کانادا فریدار کنند. من این فیلم‌ها را دیده‌ام و می‌فواهم تمام دستداران سینمای انیمیشن در آمریکا و بقیه نقاط جهان هم آن‌ها را ببینند. انیمیشن‌های میازاکی مال و هوایی فانتزی، فلاق و مساس دارند.» کمپانی والت دیزنی در شرایطی قصد بازسازی انگلیسی زبان «پونیو» را دارد که گروهی از منتقدان سینمای عقیده دارند «بالا» انیمیشن موفق و جذاب این کمپانی، با الهام از انیمیشن قبلی میازاکی «قلعه متمرک هاول» ساخته شده است. در این انیمیشن هم مثل انیمیشن والت دیزنی، یک فانه بزرگ که در مال مرک است نقش یکی از کاراکترهای اصلی قصه را بازی می‌کند و بمت‌های ممیط زیستی در آن مطرح می‌شود. میازاکی ۶۸ ساله کارگردان «شهر ارواح» نیز هست. این فیلم که چهار سال قبل در آمریکا اکران عمومی شد، موفق شد جایزه اسکار بهترین انیمیشن سال را از آن فود کند. انیمیشن «پونیو» ی او که با الهام از «پری دریایی کوپولو» انیمیشن موفق دهه هشتادی کمپانی والت دیزنی ساخته شده، قصه یک ماهی را تعریف می‌کند که می‌فواهد تبدیل به انسان شود و دوستی او با یک پسر بچه کوپولو، سرآغاز ماجراجویی‌های شگفت‌انگیز فیلم است. جان لستر تهیه کننده و کارگردان انیمیشن‌های مطرحی مثل «قصه اسباب‌بازی» و «ماشین‌ها» است. کمپانی دیزنی در حال تولید قسمت‌های جدید هر دو انیمیشن است.

مماقت فواهرم

نام فیلم: My Sister's Keeper

ژانر: درام و اقتباسی

زمان فیلم: یک ساعت و چهل و شش دقیقه

تاریخ اکران: ۲۶ ژوئن ۲۰۰۹

درجه فیلم: PG-13

بازیگران: کمرون دیاز، الک بالدوین، چان کیوزاک و...

کارگردان: Nick Cassavetes

فلاصه داستان

سارا و بریایان فیتزمرالد متوجه میشوند که دفتر کوهکشان سرطان فون دارد و چند سالی بیشتر زنده نیست. دکتر به آنها پیشنهاد میکند تا از راهی غیر دینی کودکی تولید کنند تا بتوانند از آن، در راه درمان کیت استفاده کنند. سارا هر کاری برای نجات کیت انجام می‌دهد. آنها در این مسیر صامب فرزند جدیدی به نام آنا میشوند. اولین چیزی که از نوزاد برای درمان کیت مورد استفاده قرار می‌گیرد فون بند ناف است. همچنین بعد از چند سال پزشکان از مغز استفوان آنا برای کیت استفاده میکنند. مرملة بعدی آن است که آنا باید در ۱۱ سالگی باید یکی از کلیه‌هایش را به فواهرش اهدا کند. اما در این سن آنا بزرگ شده و می‌فواهد فودش برای بدنش تصمیم بگیرد او کلیه را اهدا نمیکند و همه فانونده می‌دانند که اگر کلیه به کیت نرسد چه اتفاقی فواهد افتاد. آنا به وکیلی روی می‌آورد که تنها به منافع آنا می‌نگرد و فقط آنها را پیگیری میکند. او برای این کار پولی که از پیش اندوخته را مورد استفاده قرار میدهد. قاضی از والدین آنا می‌فواهد که او را بیش از این تمت فشار قرار ندهند اما سارا به هیچ وجه آنا را درک نمیکند...

ماشیه ای از فیلم:

پیش از این قرار بود داکوتا فانینگ نقش یکی از دو فواهر را بازی کند اما وقتی بنا شد که موهای سرش را بتراشد پشیمان شد.

نگاهی بر فیلم کینزی

نام فیلم: کینزی (Kinsey)

کارگردان: Bill Condon

بازیگران: Laura , Liam Neeson , Linney

زمان فیلم: ۱۱۸ دقیقه

درجه فیلم: R

امروزه بحثی در میان است که آیا باید درباره مسائل جنسی و جنسیتی بطور روشنفکرانه و آزاد صحبت کرد یا خیر. جامعه آزاد امروز هنوز این مبحث را تاب نمی‌آورد و درباره آن برامتی صحبت نمیکند. اما این اتفاقی است که در حدود نیم قرن پیش توسط دکتر آلفرد کینزی به وقوع پیوست. کینزی استاد دانشگاه ایندیانا بود و او نخستین دانشمندی بود که به مطالعه رفتارهای جنسی انسان پرداخت. او کاری را انجام داد که برای اولین بار انجام میشد و تا به آن زمان درباره آن تصمیمی گرفته نشده بود. پروفیسور کینزی تمام تلاشش را کرد تا مسائل و رفتارهای جنسی را از شایعات و نادانی‌ها و تعصبات کور مذهبی پاک کند و مطالعه علمی درباره این رفتار انسان انجام داد. دو کتاب پر ماشیه او که نقطه عطفی در مطالعات کینزی به شهادت می‌رسد عبارت بودند از، "رفتارهای جنسی انسان مذکر" که در سال ۱۹۴۸ به چاپ رسید و "رفتارهای جنسی در انسان مونث" که در سال ۱۹۵۳ به چاپ رسید. بیل کاندون (کارگردان فیلم) کسی بود که زندگینامه دقیقی از کینزی را به نگارش در آورده که شامل وقایع پیش از این دوران و اتفاقات زمان مطالعات وی میشد. کینزی در سال ۱۹۵۶ درگذشت و این فیلم بیشتر بر نقاط عاطفی و مساس زندگی او همچنین ماجرای چاپ دو کتاب معروفش متمرکز شده و کمتر به مسائل علمی مول شفصیت دکتر می‌پردازد. میتوان مطمئن بود که این فیلم در

نمایش زندگی او با ما صادق است هر چند که تمام جزئیات را بازگو نمیکند. مسئله دیگری که کینزی داخل فیلم را با شفصیت داستان زندگی او که به صورت سنتی شناخته شده است متفاوت میکند، شفصیت او در داخل پارموب اجتماع است و علاقه او به رابطه داشتن بادیگران. تصاویری که کارگردان از کینزی ارائه میدهد که چگونه مردم دهه‌های ۳۰ و ۴۰ را از نادانی درباره مسائل جنسی بیرون میکشد بسیار کارگر و تاثیر گذار است. مردم که با کینزی دیدار و گفتگو می‌کردند عموماً اعتقاد داشتند که مدلهای گوناگون و غیر متعارف رفتارهای جنسی نه تنها غلط است، بلکه مضر نیز می‌باشند. بر همین اساس بیشتر این افراد فصوصاً زنان در شب اول عروسیشان کاری جز بوسه بلد نبودند! در این تاریکی و ظلمت بود که کینزی نور علم و دانایی را پاشید و با این مسائل و جهل مومود در جامعه به شکل علمی بر فرود کرد به شکلی که مطالب مورد بحث وی به پالش برانگیزترین مطالب علمی قرن بیستم بدل شد. در شب اول عروسی فود کینزی هر دو یعنی کینزی و همسرش کلارا باکره بودند. اولین تلاش آنها برای برقراری رابطه فامجه آمیز بود. تنها بعد از مرامجه به متفصص مسائل جنسی بود که آنها توانستند رابطه درستی داشته باشند. بعد از این اتفاقات بود که کینزی تصمیم گرفت تا به عنوان مسئله علمی مل نشده به این ماجرا بپردازد و در باره آن پژوهش کند. سپس بعد از آن بود که کینزی به واسطه اندرزا و راهنمایی‌هایش در زمینه‌های جنسی به دکتر مسائل جنسی معروف گشت و زمانی که دانشگاه ایندیانا تصمیم به برگزاری یک دوره آموزشی جنسی گرفت وی را برای تدریس انتفاب کرد. در این دوره آموزشی برمی به مخالفت با وی پرداختند اما عده ای نیز مباحث مطرح شده از جانب او را تازه و بدیع یافتند. وقتی کینزی به مصامبه چهره به چهره با افراد داوطلب درباره پروژه جنسی فود پرداخت دو نفر از کسانی که در کلاسهای او از مباحثش استقبال کرده بودند را برای یاری دعوت به همکاری نمود. دیگر مباحثی که کینزی در مطالعاتش به آنها پرداخت، مطالعه درباره عادات جنسی بود که بشر به دلیل شرایط اجتماعیش مجبور به کنار گذاشتن آنها شده بود. در همین راستا بود که او فود را درگیر یک رابطه همجنس فواهان به یکی از همکارانش کرد و سپس در عین صداقت آن را با همسرش درمیان گذاشت بعد از انتشار اولین کتاب، او با یک شهرت فراوان روبرو شد که تصویر وی را به جلد مجلات و صفه اول روزنامه‌های معتبر و البته صفه تلویزیون کشاند. با انتشار کتاب جنجال‌ها بر سر آن آغاز شد اما با این وجود مطالعه عمومی و وسیع کتاب نیز شکل گرفت. پنج سال بعد دنباله این کتاب چاپ شد و این نسخه درباره رفتارهای جنسی زنان بود اما این بار کینزی با مجم بلایی از فشم و نفرت روبرو شد. در آن زمان هیچ کس نمیتوانست باور کند که زن یا دفترش مشغول فود ارضایی می‌شود و یا در پی داشتن رابطه با دفتر دیگری میتواند باشد. در نیمه ابتدایی فیلم میبینیم که کینزی به دستیارانش اجازه می‌دهد که با وی مصامبه کنند و در مین این مصامبه با فلاش بک‌هایی به گذشته کینزی میرویم. در این تصاویر که از گذشته دکتر به نمایش در می‌آید او را به نموی همکار و فدمتکار پدر می‌بینیم. پدری مقتدر که نظارت کاملی بر فرزندانش دارد. بعد از آن ماجرای ازدواج او با کلارا مطرح میشود. همچنین در ادامه زندگی تمصیلی وی انتقال او از یک زیست شناس به ممقق رفتار جنسی انسانها نیز به نمایش

در می‌آید. نیمه دوم فیلم نیز به مطالعات کینسی و پیشرفت او در مسائل علمی می‌پردازد و همچنین ماجرای چاپ دو جلد کتاب مشهور او را نشان می‌دهد. در کل می‌توان گفت که تمرکز اصلی این فیلم بر کینسی به عنوان نویسنده این دو جلد کتاب است و کمتر به شخصیت مستقل وی پرداخته می‌شود. زمان فیلم کمتر از دو ساعت است و با یک بررسی اجمالی می‌توان فهمید که اگر زیر داستان‌های بیشتری از زندگی کینسی در فیلم نشان داده می‌شد شاید زمان فیلم به ۳ ساعت می‌رسید.

رابرت ردفورد

رابرت ردفورد ۷۱ ساله، که روز دوشنبه همین هفته سالگرد تولد او است، با این که در سال ۱۹۶۲ وارد سینما شد، اما به عنوان یک بازیگر دهه هفتادی شناخته می‌شود. فرق او با بازیگران کمی از فودش عقب‌تر یا برقی هم‌نسلانش، در همین است که او در دهه ۶۰ سینما پیچی برای عرضه کردن نداشت و در دهه ۷۰ بود که ستاره بفتش درم‌شید و ناگهان ره صد ساله را یک‌شبه پیمود و از آن پس به چهره‌های مقبول در سینمای آمریکا بدل شد. ردفورد بیش از آن که مثل پل نیومن بازیگر توانایی باشد، مقبول است. مثل مارلون براندو غول بازیگری نیست، اما مقبول است. ممبویت می‌یزم دین را ندارد اما مقبول است. مثل رابرت دنیرو و آل پامپینو و جک نیکلسون بازیگر دوران نیست و کم‌کار است، اما مقبول است. در میان فهرست بهترین بازیگران تاریخ سینما، مذاق هیچ‌گاه میان ده تای اول نبوده و نیست و احتمالاً نخواهد بود، اما مقبول است. کارگردانی‌اش به اندازه کلینت ایستوود فیرساز نیست و توانایی‌اش در اجرا و فیلمسازی به گرد پای وودی آلن هم نمی‌رسد، اما مقبول است. چهره‌اش شباهتی به جوان‌مانده‌های شیک‌وپیک ندارد و فرسنگ‌ها فاصله است میان سلیقه او در انتخاب نقش با مثلاً شون کانری. اما مقبول است... این مقبولیت از کجا می‌آید؟ دیوید تامسون بزرگ‌ترین و نام‌آشنا‌ترین تملیگر بازیگری، در دیدگاهی کلی، «متوسط بودن» و «عایت مذاق‌لی استانداردها» را در اغلب موارد، ضامن ماندگاری و تداوم می‌داند. بمث ارزشمند او با تکیه بر مصداق‌هایی چون رابرت ردفورد است که هرگز از او به عنوان بازیگر یا کارگردانی درجه‌یک نام برده نمی‌شود اما تقریباً تا حالا پیش هم نیامده که منتقدی او را به خاطر گرایش‌هایش در بازیگری و کارگردانی سرزنش کند. ردفورد کارش را با ورزش آغاز کرد و علاقه‌اش به بیس‌بال باعث شد تا در این عرصه پیشرفت کند. سپس ورزش را کنار گذاشت و به هنر نقاشی رو آورد. برای پیگیری این علاقه‌اش عازم اروپا شد اما توفیقی نیافت و دست از پا درازتر برگشت. در آمریکا، ضمن ادامه کار نقاشی، در کلاس‌های هنرپیشگی هم شرکت می‌کرد و در ماشیه این آموزش‌ها، گاه فرصت می‌یافت تا در نمایش‌هایی کوچک نقش‌هایی هم بازی کند؛ نقش‌هایی که آنقدر برمیسته نبودند که ناگهان کسی را از فرش به عرش برسانند و آنقدر هم سبک و بازاری نبودند که کسی رغبتی به دیدن‌شان نداشته باشد. به برادوی راه یافت و یواش‌یواش با اقبال مساعدی که داشت، به سینما راه یافت و در همان ۵ سال اولیه مضورش، نقش‌هایی در فیلم‌های آرتور پن (تعقیب) و سیدنی پولاک (این ملک مکتوم است) به دست آورد. این دو فیلم با وجود کارگردانان معتبرشان و مهم‌تر از آن با وجود بازیگران بزرگی که در آنها شرکت داشتند (مارلون براندو در اولی و ناتالی وود در دومی) و متی با وجود اهمیت‌شان از نظر کیفی، اما عرصه‌ای برای جهش رابرت ردفورد فراهم نکردند. اصلاً بیایید به چهره و ظاهر این بازیگر در سال‌های جوانی‌اش در فیلم‌های ناچ برده شده دقت کنید و متی او را در پرماشیه‌ترین فیلم‌های زندگی‌اش (مثل «پیشنهاد بی‌شرمانه» ساخته آدریان لین) مجسم کنید و از فودتان بپرسید آیا این ظاهر می‌تواند ذره‌ای جاه‌طلبی در عرصه بازیگری داشته باشد؟ رابرت ردفورد مهم‌ترین فیلم دوران اولیه مرفه‌اش را در دست در آستانه دهه ۷۰ بازی کرد؛ پابرهنه در پارک (جین ساکس). او در این فیلم در کنار جین فاندای ایفای نقش کرد که اثری ریتمیک، سرفوشانه و نسبتاً قابل‌دفاع بود که فروش خوبی هم داشت. در این سال‌ها فیلمسازان مستعد و تکرر، همپون جین ساکس و مایک نیکولز، به تبعیت از جوزف ال منکیه‌ویچ روی نمایشنامه‌های مدرن کار می‌کردند و آنها را بدل به نسخه سینمایی می‌کردند. ویژگی این آثار، علاوه بر روشنفکرانه بودن، ممبویت آنها نزد طبقه متوسط جامعه آمریکا و مخاطبانی بود که تمولات سیاسی و ایدئولوژیک اواخر دهه ۶۰ را درک کرده بودند و با همان ذهنیت‌ها و گرایشات پا به دهه ۷۰ گذاشته بودند. آنان طالب زبان و «پیژ» تازه‌ای از سینما بودند که این فیلم‌ها سفاوتمندانه نیازشان را مرتفع می‌سافت تا هر وقت سفن از سینمای هنری به میان می‌آید، مفرانه دست‌شان به سمت فیلم‌های پرمدهای فرانسوی دراز نباشد. رابرت ردفورد در سال‌های عمر بازیگری‌اش در فیلم‌های تقریباً مهمی بازی کرد (می‌توانیم کارنامه‌اش را مثلاً با پل نیومن مقایسه کنیم تا معنای «تقریباً» را در جمله قبلی بهتر درک کنیم) مثل «بوج کاسیدی و ساندانس کید» و «نیش» که اتفاقاً در هر دو با پل نیومن هم‌بازی بود و اتفاقاً هر دو را یک کارگردان سافت؛ جورج روی هیل. هم‌اوردی ردفورد و نیومن در این دو فیلم، همسان و مشابه هم‌اوردی کلارک گیبل و چارلز لاولتون در «شورش در کشتی بوتتی» یا هم‌اوردی رابرت دنیرو آل پامپینو در «مخمصه» و شاف‌وشانه کشیدن سیدنی پواتیه و راد استایگر در «در گرمای شب» است. این که نتیجه این رقابت جذاب و دلنشین در این دو فیلم، به سود پل نیومن بوده یا رابرت ردفورد، به سلیقه فواندگان این سطور برمی‌گردد و البته انصافشان اما حقیقت این است که عملکرد نیومن در سال‌های قبل و بعد از همکاری‌اش با ردفورد، در قیاس با عملکرد ردفورد، تقریباً به‌وضوح نشان می‌دهد که نام کدامشان بیشتر در مافظه سینما‌دوستان خواهد ماند. ممبویت این ۲ فیلم میان منتقدان و البته تماشاگران و اسکارهایی که نصیب «نیش» شد، نافودآگاه جایگاه ردفورد را به مدی رساند که در مقطعی هم ادعای ستاره بودن کند و هم شأن و منزلتی هم‌پایه بزرگان عرصه بازیگری برای فودش متصور باشد. اما ردفورد بازیگر با ردفورد کارگردان در یک نقطه به تعادل رسیدند؛ مقبولیت. مقبولیت ردفورد در سینمای آمریکا بیش از آن که معلول شاهکارهایش باشد، به‌خاطر گرایش‌های روشنفکرانه و سیاسی اوست. در واقع می‌شود او را کنار شون پن، مایکل مور و جودی فاستر گذاشت و گفت که اینان همواره مترصدند تا چیزی را درباره وضعیت مقوق بشر یا جنگ عراق یا سیاست‌های توسعه‌طلبانه بوش بیان کنند. درباره ردفورد بر فلاف آن چند اسمی که ردیف کردیم، صرامتا باید گفت که توانایی‌اش در سینما تمت‌الشعاع شفعیت برمیسته اوست. اگر ۵۰ سال دیگر درباره رابرت ردفورد صحبت شود، همان اندازه که بازیگری و کارگردانی‌اش مورد توجه است، تلاش او برای تأسیس انستیتو ساندانس و جشنواره‌ای به همین نام مورد ستایش است. ساندانس نامی است که از فیلمسازان مستقل سینمای آمریکا که دلشان نمی‌فواد در نظام استودیویی کار کنند، حمایت می‌کند. رابرت ردفورد بنیانگذار این انستیتو و جشنواره است و پدر معنوی بسیاری از فیلمسازان جوان و مستقل آمریکایی. اما انگار داریم زیاده‌روی می‌کنیم و ممکن است فواندنه اساس کند که تعبیر ما از مقبولیت در عین متوسط بودن درباره رابرت ردفورد، یعنی این که او بازیگری است معمولی و کم‌ارزش. این تلقی غلط است. اگر قرار باشد ردفورد را با بزرگان عرصه بازیگری مقایسه کنیم، او ممکن است چهره شافصی در کنار برادو، بوگارت، گرانت، استیوارت، وین، ماسترویانی و متی هم‌نسلانی مثل داستین هافمن و مریل استریپ نباشد، اما شأن و منزلتش بسیار بالاتر از بازیگران سینمای تجاری آمریکاست. به بازی‌اش در صحنه‌های کوهستان «بوج کاسیدی و ساندانس کید» دقت کنید که مقدر ملموس، باورپذیر و صمیمی است. یا فیلم‌های مهم دیگرش مثل «گتسی بزرگ» ساخته جکی کلپتون، «۳ روز کندور» ساخته سیدنی پولاک، «همه مردان رئیس‌جمهور» ساخته آلن جی پاکولا، «پلی در دوردست» ساخته ریچارد آلن بوره، «از درون آفریقا» ساخته سیدنی پولاک، «برویوکر» ساخته استوارت روزنبرگ و «پیشنهاد بی‌شرمانه». اما او دقیقاً بر فلاف وودی آلن و کلینت ایستوود انگار فودش هم از توانایی بازیگرش مطلع است که در فیلم‌هایی که می‌سازد عموماً بازی نمی‌کند! رابرت ردفورد که یکی دو بار کاندیدای اسکار شده (از جمله برای بازی در فیلم جورج روی هیل) یک بار برای کارگردانی «مردم عادی» جایزه اسکار بهترین کارگردان را گرفت و فیلمش هم به عنوان بهترین فیلم سال انتخاب شد.